روح‏اللَّه مهدى باور، مهدى ياور، مهدى‏زيست

 سردبير

قافله سالار كاروان انقلاب دلداده و شيداي امامش مهدي (عج) بود اين دلدادگي برخاسته از باوري عميق بود كه در تمام وجود او موج مي زد تا آنجا كه خود و زندگي اش را وقف مهدي (عج) و آرمان هاي بلند او كرد و از ميان همه شكلهاي زندگي مهدي زيستي را برگزيد.

((روح الله))، الگوي مهدي‏زيستان و معيار مهدي‏ياوران است. او به حق، نايب امام است. در اين بهار كه هنوز با رفتن او براي عاشقانش رنگ خزان دارد و تداعي‏گر خزان در بهار است، با جلوه هايي از ((مهدي باوري))، ((مهدي‏ياوري)) و ((مهدي‏زيستيِ)) او، خود و امام‏مان مهدي (عج) را تسليت مي‏دهيم.

يكم. مهدي باوري‏

مهدي باوري، برخاسته از بنيان‏هاي فكري و مباني عقيدتي عميقي است كه بدون آنان، نمي‏توان به يك باور ژرف دست يافت. اين مباني، ريشه در درك اندازه‏هاي وجودي انسان و عجز و نارسايي حسّ، عقل و تجربه او در فهم بايدها و نبايدهاي راه بلند او تا قرب خدا دارد. اندازه‏هاي وجودي انسان و استمرار و ارتباط او با همه عوالم از يك طرف، و نارسايي علم‏گرايي و عقل‏گرايي از طرف ديگر، آدمي را به اضطرار به وحي و اضطرار به حجت و انسان كامل مي‏رساند.

((مي‏گويند: ((والعصر ان الانسان لفي خسر)) عصر، انسان كامل است؛ امام زمان(عج) است؛ يعني عصاره همه موجودات. قسم به عصاره همه موجودات؛ يعني قسم به انسان كامل.))(1)

((قسم به عصاره موجودات عصر، فشرده موجودات، آن كه فشرده همه عوالم است؛ يك نسخه است؛ نسخه تمام عالم. همه عالم در اين موجود، در اين انسان كامل، عصاره شده است و خدا به اين عصاره قسم مي‏خورد.))(2)

((اگر بعثت هيچ ثمره‏اي نداشت، الا وجود علي‏بن‏ابي‏طالب(ع) و وجود امام زمان (عج)، اين هم توفيق بسيار بزرگي بود. اگر خداي تبارك و تعالي، پيغمبر را مبعوث مي‏كرد براي ساختن يك چنين انسان‏هاي كامل، سزاوار بود)).(3)

((همان طوري كه رسول اكرم (ص) به حسب واقع، حاكم بر جميع موجودات است، حضرت مهدي (عج) نيز، همان طور حاكم بر جميع موجودات است. آن، خاتم رسل است و اين، خاتم ولايت. آن، خاتم ولايت كلي بالاصالة است و اين، خاتم ولايت كلي به تبعيت است)).(4)

((مقام مقدس ولي الله اعظم و بقية الله في ارضه - اروحنا لمقدمه الفداء - كه واسطه فيض و عنايات حق تعالي است)).(5)

((من خيلي ناراحت مي‏شوم از اين كه مثلاً امام عصر (عج) را مي‏گويند: سلطان السلاطين؛ [او ]خليفة الله است)).(6)

((ذوات مطهره معصومين از رسول خدا (ص) تا حجت عصر (عج)، مفاتيح وجود و مخازن كبريا و معادن حكمت و وحي و اصول معارف و عوارف و صاحبان مقام جمع و تفصيل‏اند)).(7)

((با سلام و درود به پيشگاه مقدس مولود نيمه شعبان و آخرين ذخيره امامت، حضرت بقية الله - ارواحنا فداه - و يگانه دادگستر ابدي و بزرگ پرچم‏دار رهايي انسان از قيود ظلم و ستم استكبار. سلام بر او و سلام بر منتظران واقعي او. سلام بر غيبت و ظهور او و سلام بر آنان كه ظهورش را با حقيقت درك مي‏كنند و از جام هدايت و معرفت او لبريز مي‏شوند)).(8)

دوم. مهدي ياوري‏

تجلي باور مهدي در ياري او است. ياري مهدي، زمينه‏هاي قيام او را فراهم كردن و خود را مهياي پذيرش او كردن است: ((اعينوني بورع و اجتهاد و عفة و سداد))؛ ((من سرّه ان يكون من اصحاب القائم، فليعمل بالورع و محاسن الاخلاق و هو منتظر)).

حقيقت انتظار نيز هم همين است: ((افضل الاعمال انتظار الفرج)). انتظار، عمل است و آن هم بهترين عمل.

امام راحل (ره) به اعتراف همه، در خودسازي و مبارزه با نفس سرآمد همگان بود و در فراهم ساختن زمينه‏هاي ظهور حضرت تا آن‏جا پيش رفت كه قافله سالار ((ظهور صغرا)) شد و توانست با دستان پرتوان و مباركش، نهال انقلاب را به عنوان پيش‏درآمدي بر ((ظهور كبرايِ)) حضرت مهدي (عج) غرس كند.

((انقلاب مردم ايران، نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچم‏داري حضرت حجت - ارواحنا فداه - است كه خداوند بر همه مسلمانان و جهانيان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد)).(9)

((اين كشوري كه كشور ائمه هدي و كشور صاحب الزمان (ع) است، بايد كشوري باشد كه تا ظهور موعود ايشان، به استقلال خودش ادامه دهد؛ قدرت خودش را در خدمت آن بزرگوار قرار بدهد كه عالم را - ان شاء الله - به عدل و داد بكشد و از اين جورهايي كه بر مستضعفان مي‏گذرد، جلوگيري كند)).(10)

((اگر اين جمهوري اسلامي از بين برود، اسلام آن‏چنان منزوي خواهد شد كه تا آخر ابد - مگر در زمان حضور حضرت - نتواند سرش را بلند كند)).(11)

((ما بايد در اين طور روزها و در اين طور ايام الله، توجه كنيم كه خودمان را مهيا كنيم از براي آمدن آن حضرت ...؛ ما بايد خودمان را مهيا كنيم از براي اين كه اگر چنان چه موفق شديم - ان شاء الله - به زيارت ايشان، طوري باشد كه روسفيد باشيم پيش ايشان... . بايد توجّه به اين معنا داشته باشند كه خودشان را مهيا كنند براي ملاقات حضرت مهدي (ع))).(12)

((فراهم كردن اسباب، اين است كه كار را نزديك بكنيم؛ كار را هم‏چو بكنيم كه مهيا بشود عالم براي آمدن حضرت (عج))).(13)

((رهبر همه شما و همه ما، وجود مبارك بقيةالله(عج) است و بايد ماها و شماها طوري رفتار كنيم كه رضايت آن بزرگوار را - كه رضايت خدا است - به دست بياوريم)).(14)

((ما در يك مملكتي هستيم كه مملكت وليّ عصر (عج) است، و وظيفه آن‏هايي كه در مملكت ولي عصر (عج) زندگي مي‏كنند، يك وظيفه سنگين است. نمي‏توانيم ما لفظاً بگوييم: ما زير پرچم وليّ عصر (عج) هستيم، و عملاً توي آن مسير نباشيم. چنان‏كه نمي‏توانيم بگوييم كه، ما جمهوري اسلامي داريم، و عملاً آن طور نباشيم؛ اسلامي نباشيم)).(15)

((نامه اعمال ما - به حسب روايات -، به امام وقت عرضه مي‏شود. امام زمان (عج) مراقب ما هستند)).(16)

((اگر يك وقت نامه عمل يك روحاني را بردند و به امام زمان (عج) دادند و آن ملائكة اللهي كه بردند و نامه را دادند، بگويند: اين هم روحاني شما، اين‏ها پاسداران اسلام شما هستند؟! و امام زمان (عج) خجالت بكشد، نعوذ بالله. او علاقه دارد به شما. شما ببينيد، اگر اين آقا كه خودشان خيلي منزه است، از پسرشان يك چيزي صادر بشود، خودشان سرافكنده مي‏شوند؛ اگر از خادم‏شان يك چيزي صادر بشود، خودشان سرافكنده مي‏شوند. ما همه خادم هستيم. از ما توقّع هست؛ از شما توقّع هست)).(17)

سوم. مهدي زيستي‏

مهم‏ترين ويژگي امام راحل (ره)، ((مهدي زيستيِ)) او بود، و اين همان چيزي است كه امروز جامعه ما به شدت محتاج به آن است. شايد بتوان گفت مهدي زيستي، خود از بهترين راه‏هاي مهدي ياوري و حقيقت آن است.به فرازهايي از سيره اين مريد و مراد، نايب و امام، ولي فقيه و ولي‏الله مرور مي‏كنيم.

((فوالله ما لباسه الا الغليظ ولا طعامه الا الجشب؛

به خدا سوگند كه لباس مهدي (عج) جز پوشاكي درشت، و خوراك او جز غذايي سخت و بي‏خورش نيست)).

ساده‏زيستي امام‏

سطح زندگي امام از نظر تغذيه، اسكان، استفاده از وسايل شخصي و ديگر امور زندگي، از افراد طبقه سه جامعه هم پايين‏تر بود. با اين كه ايشان رهبر يك حكومت بودند و يك شخصيت سياسي و جهاني داشتند، اما حاضر نبودند حتي كوچك‏ترين قدمي در جهت بسط زندگي شخصي‏شان بردارند. ما همواره در تأمين نيازهاي زندگي امام اين ترس را داشتيم كه مبادا كالايي تهيه كنيم كه از نظر قيمت بالاي آن بر ما اشكال گرفته و مورد عتاب ايشان واقع شويم. بارها اتفاق مي‏افتاد كه امام به جهت برخي از امور، از جمله رنگ‏آميزي منزلشان، زيادي مصرف آب و برق و استفاده نامناسب از وسايل منزل، از ما بازخواست مي‏كردند.

اين افزايش براي چيست؟

امام، مسؤولان دفترشان را موظف كرده بودند كه كارهاي عمومي و بيت‏المال را از امور شخصي زندگي جدا كنند. تمام مخارج زندگي شخصي منزل امام از غير سهم امام و بيت‏المال تأمين مي‏شد.

ايشان براي امور زندگي خويش، جدولي تهيه كرده بودند كه مسؤولان دفتر، طبق آن جدول، هر روز موظف به ارائه گزارش كليه خريدها و وسايل شخصي بودند.

بارها پيش مي‏آمد كه امام ما را مي‏خواستند، و به عنوان مثال مي‏فرمودند: ((اين افزايش 10 يا 20 توماني كه در جدول ديده مي‏شود براي چيست؟)) يك روز مرا خواستند و فرمودند: ((در منزل من روزانه سه قرص نان مصرف مي‏شود، اين‏جا در جدول و صورت‏حساب، يك قرص نان اضافه خريداري شده؛ براي چيست؟!))

با فروشنده طي كنيد

هر موقع مي‏خواستيم براي حضرت امام وسيله‏اي بخريم، به ما مي‏فرمودند: ((هنگام خريد، با فروشنده جنس، طي كنيد كه ما حق پس دادن آن را داشته باشيم))؛ چون بارها اتفاق مي‏افتاد كه ما وسيله‏اي را براي امام مي‏خريديم و خدمتشان مي‏برديم و ايشان مي‏فرمودند: ((گران قيمت است))، ما آن را پس مي‏داديم.(18)

سخت‏گيري امام‏

سال 1352 بود كه به همراه حاج سيد احمد آقا و فرزندمان حاج حسن آقا - كه بيش از يكي دو سال نداشتند - به نجف رفتيم. طبيعي است كه در آن دوران غربت و تبعيد، حضور ما باعث دلگرمي امام و همسر مكرمه‏شان باشد. قرار بود دوماهي را در نجف باشيم، و سپس به ايران مراجعت كنيم. در آن زمان‏ها سازمان اوقاف نظام طاغوتي، مسؤول كارهاي حج بود، و خيلي‏ها از جمله حاج سيد احمد آقا، رفتن به سفر حج در آن شرايط از ايران را قبول نداشتند؛ بنابراين مناسب‏ترين موقعيت براي اين سفر، از عراق بود كه چند حسن داشت؛ از جمله، خارج از حيطه عمل سازمان اوقاف انجام مي‏شد، و علاوه بر آن، هزينه سفر بسيار كمتر بود، و نيز همسر حضرت امام هم كه بسيار مايل به اين سفر بود، مي‏توانست به همراهي فرزندش حاج احمد آقا به زيارت بيايد، و شايد مهم‏تر از همه [اين بود كه‏] مدت اقامت ما در نجف، حدود 7 تا 8 ماه طول مي‏كشيد كه اين خود براي آن دوران امام و همسرشان مي‏توانست بسيار وضع مطلوبي باشد.

زماني كه صحبت از سفر به ميان آمد، تنها مشكل موجود، نبود ((پولِ)) هزينه سفر بود، كه حاج خانم پيشنهاد كردند از آقا قرض بگيريد. كاري كه نه من و نه حاج سيد احمد آقا، هيچ‏كدام به خود اجازه اين درخواست را از آقا نمي‏داديم.

روزي دور هم نشسته بوديم. خانم گفتند: آقا، احمد و همسرش مي‏خواهند به مكه بروند. آقا فرمودند: خوب بروند. خانم گفتند: آقا، مكه رفتن پول مي‏خواهد. آقا در جواب گفتند: هر كسي كه مكه مي‏خواهد برود، پول مي‏خواهد؛ اگر پول داشته باشد، مي‏رود و اگر نداشته باشد، نمي‏رود. خانم گفتند: خوب شما قرض‏شان بدهيد. آقا گفتند: من قرض نمي‏دهم! اين جمله، يكي دوبار تكرار شد. در آخر، خانم پرسيدند: چرا قرض نمي‏دهيد؟ آقا گفتند: پول خودم كه نيست؛ من به كسي قرض مي‏دهم كه بدانم برمي‏گرداند؛ اين‏ها از كجا برمي‏گردانند؟

مجدداً خانم گفتند: برمي‏گردانند. آقا گفتند: از كجا؟ خانم گفتند: خوب، اگر مهريه فاطمه را بدهيد، مي‏توانند بروند.

راستش اين گفت‏وگو، به ويژه اين جمله آخري، براي من بسيار سنگين بود؛ خصوصاً زماني كه امام گفتند: مهريه‏اش را مطالبه مي‏كند؟ خوب اگر مطالبه باشد، بحث ديگري است؛ كه من به ناچار گفتم: نه، اصلاً اين بحث‏ها نيست؛ صحبت اين است كه اگر رفتن به حج براي ما واجب باشد، الان بهترين فرصت است (من به نظر خودم خواستم از زاويه وجوب حج وارد شوم.) آقا گفتند: اگر پول نداريد، مستطيع نيستيد و براي‏تان واجب نمي‏باشد. گفتم: بله، همين طور است. و قضيه تمام شد.

دو - سه روز بعد، حاج احمد آقا به مادرشان گفت: خانم، ما مي‏خواهيم برگرديم و بايد مقدمات سفر را فراهم كنيم. خانم با ناراحتي گفتند: عيب ندارد.

براي انجام مقدمات سفر و تنظيم كارهاي لازم، گذرنامه‏مان را به آقاي ((شيخ عبدالعلي قرهي)) تحويل داديم.

روز بعد، سر سفره، خانم با ناراحتي گفتند: هفته آخر است كه اين‏ها اينجا هستند؛ از هفته بعد، دوباره تنهايي ما شروع مي‏شود. امام فرمودند: چرا؛ هستند!

خانم با ناراحتي و تعجب گفتند: شما كه حاضر نشديد به اينها قرض بدهيد و اينها گذرنامه‏شان راهم به ((آشيخ)) تحويل داده‏اند كه... . آقا با لبخندي گفتند: به حاج شيخ گفتم، دست نگه دارد. ما متوجه شديم براي آقا انصرافي پيش آمده؛ حالا از كجا، نمي‏دانم؛ ولي يادم مي‏آيد كه حاج احمدآقا برايم نقل كردند كه آقا گفته‏اند: ((اگر اطمينان كنم شما قرض‏تان را پس مي‏دهيد، من حرفي ندارم به شما قرض بدهم)). خوب، حالا چگونه قرضمان را پرداخت مي‏كنيم؟ من گفتم: به محض برگشتن به ايران، طلاهايم را مي‏فروشم و پول آقا را به آقاي پسنديده تحويل مي‏دهم.

خلاصه، پول را گرفتم و به همراهي حاج خانم، به مكه مشرف شديم. آنچه در سفر بر ما گذشت، داستان طولاني دارد؛ ولي به محض برگشتن به قم، طلاهايم را فروختم و قرض آقا را به آقاي پسنديده پرداخت كردم.(19)

بدهيد وصله كنند

الان هم امام، جوراب وصله‏دار مي‏پوشند. مي‏گويند: ((اين جوراب را بدهيد وصله كنند)).(20)

فقط نان و پنير و خربزه‏

بعد از مراجعت امام از كويت به عراق - كه مسؤولان عراقي امام را در ((صفوان)) براي كسب اجازه از بغداد براي ورود مجدد ايشان نگه داشته بودند - دو نفر از همراهان امام، به بهانه گرفتن شام به بصره رفتند و به نجف تلفن زده و قضايا را به اطلاع دوستان رساندند، سپس قدري غذا خريده و بازگشتند. شام عبارت بود از غذاي گرم رستوران و مقداري هم پنير و خربزه. امام، شروع به خوردن نان و پنير كردند. البته ايشان بعد از صبحانه، ديگر چيزي نخورده بودند؛ لذا خيلي براي ما ناگوار بود كه غذاي گرم بخوريم و امام فقط به نان و پنير اكتفا كنند. احمد آقا به من گفت: ((امام، نان و پنير و خربزه مي‏خورند.))(21)

((الجَحْجاح المجاهد المجتهد))؛

او شتابنده به سوي نيكي‏ها و بزرگواري‏ها، مبارز و سخت‏كوش است)).(22)

سخت‏كوشي‏

سؤال: برنامه روزانه زندگي شما چيست و چگونه است؟

جواب: بيشتر از 16 ساعت كار مي‏كنم. در اين‏جا نوع كارم با نجف فرق كرده است. مصاحبات، مذاكرات و گاهي سخنراني، خواندن گزارشاتي كه توسط عده‏اي تهيه مي‏شود، بررسي نامه‏ها و تلگرافاتي كه مي‏رسد و گاهي جواب به آن‏ها كار روزانه‏ام را تقريباً تشكيل مي‏دهد.

سؤال: پيام‏هاي خود را چگونه به ايران مي‏فرستيد؟

جواب: فعلاً توسط تلفن و اشخاص.

سؤال: آيا به همه نامه‏هاي خود هر روز پاسخ مي‏دهيد؟

جواب: اگر لازم باشد جواب مي‏دهم.

سؤال: آيا شما تماس‏هايي با مردم شهر نوفل‏لوشاتو داريد كه بدانيد در اين شهر كوچك چه مي‏گذرد؟

جواب: بعضي از آنان به اين‏جا آمده‏اند.

سؤال: سال‏هاي عمر شما كه دور از ايران بوديد، چگونه گذشت؟

جواب: مدتي در تركيه تبعيد بودم - حدود يك سال - و بعد به نجف تبعيد شدم و چهارده سال در عراق بودم و فعلاً هم آمده‏ام اين‏جا. در اين مدت علاوه بر تدريس مسائل مذهبي؛ هر چند گاهي مردم را از جنايات شاه به وسيله پيام و يا سخنراني آگاه مي‏كردم. من در اين مدت يك لحظه ساكت نبوده‏ام.(23)

((خاشع للَّه كخشوع النسر لجناحه؛

مهدي (عج) در برابر خداوند فروتن است، همچون عقاب در برابر بالش)).(24)

((يكون اشد الناس تواضعاً للَّه - عزّوجل -؛

مهدي(عج)، در برابر خداوند، از همه متواضع‏تر است)).(25)

ما همه سرباز خدا هستيم‏

حضار: ما همه سرباز توييم خميني، گوش به فرمان توييم خميني.

امام: ما همه سرباز خدا هستيم انشاءاللَّه نه تو سرباز مني و نه من سرباز تو، و ما با هم قيام كرديم كه اسلام را در اين‏جا زنده كنيم.(26)

خدمتگزار

خداوند همه ما را موفق كند كه خدمتگزار اين ملت باشيم، خدمتگزار اسلام باشيم، خدمتگزار مستضعفان جهان باشيم.(27)

من طلبه هستم‏

سؤال: ممكن است درباره زندگي خصوصي خود از سال 43 به بعد توضيحي بدهيد؟

جواب: زندگي خصوصي من مثل زندگي خصوصي همه مردم عادي است. من طلبه‏اي هستم مثل ساير طلبه‏ها.(28)

زير منت شماها هستم‏

من منت از شما مي‏كشم من زير منت شما ملت ايران و شما اهالي محترم قم، زير منت شماها هستم شماها بوديد كه نهضت اسلامي را به ثمر رسانديد.(29)

بانوان رهبر ما هستند

شما رهبر نهضت هستيد، بانوان رهبر ما هستند و ما پيرو آنهاييم. من شما را به رهبري قبول دارم و خدمتگزار شما هستم. خداوند شما را حفظ كند.(30)

روح الله كيست؟

شعار يكي از حضار: توطئه چپ و راست كوبنده‏اش روح‏اللَّه است.

امام: صبر كن، كوبنده‏اش شما هستيد، روح‏الله كي هست!(31)

عكس كشاورز را به جاي عكس من چاپ كنيد

يك روز به اتفاق نمايندگان امام در روزنامه كيهان و اطلاعات، شهيد شاهچراغي و آقاي دعايي خدمت امام رسيديم. آقاي خاتمي وزير وقت ارشاد هم حضور داشتند. ايشان ضمن ملاطفتي كه به ما داشتند فرمودند: ((روزنامه‏ها اين‏طور نباشد كه چيزهاي مربوط به مرا چاپ كنند، و مرتب عكس از من در صفحه اوّل بياورند، و تيترهاي بزرگي از من بزنند.)) بعد فرمودند: ((اگر يك كشاورز خوب كار كرد عكس او را بياوريد در صفحه اول به جاي عكس من چاپ كنيد.))(32)

((شديدٌ علي العمال، رحيم بالمساكين؛

مهدي (عج) بر كارگزاران و مسؤولان دولت خويش، بسيار سخت‏گير و بر بي‏نوايان، بسيار رؤوف و مهربان است)).(33)

بلافاصله به سوي او شليك كنند!

در سال 1359 آن روز كه بني‏صدر كودتاي خزنده‏اي را عليه نظام جمهوري اسلامي دنبال مي‏كرد، يكي از عزيزترين وابستگان به امام در سفري به مشهد در پشتيباني از بني‏صدر سخنراني كرد و از شهيد رجايي انتقاداتي به عمل آورد. در اين مراسم شماري از مردم حزب‏اللهي و وفادار به اسلام و انقلاب بر سخنران شوريدند و مراسم به تشنج كشيده شد. نيروهاي امنيتي سخنران را براي دور داشتن از خطر حمله و هجوم، به كميته هدايت كردند و طي تماس تلفني با دفتر امام اعلام كردند كه سخنران مزبور مسلح است و هم‏اكنون دست روي سلاح كمري خود دارد و ممكن است روي عصبانيت به سوي تظاهركنندگان آتش كند.

وقتي كه خبر به امام رسيد از مرحوم آيةاللَّه اشراقي كه در نزدشان حضور داشت، خواستند به برادران حاضر در دفتر دستور دهد كه بي‏درنگ با مشهد تماس بگيرند و پيام امام را اين‏گونه ابلاغ كنند:

((نامبرده تحت‏الحفظ به تهران اعزام شود و مراقب باشند اگر بر آن بود كه به سوي كسي تيراندازي كند به او مهلت ندهند و بلافاصله به سوي او شليك كنند و او را از پاي درآورند.))

آقاي اشراقي به دفتر آمدند و به حجةالاسلام و المسلمين آقاي رحماني - رييس عقيدتي سياسي نيروي انتظامي - كه در آن ساعت، شيفت كاري ايشان در دفتر بود، بخش نخست پيام امام را رساندند اما از ابلاغ بخش دوم پيام خودداري كردند و به حضور امام بازگشتند.

امام از آقاي اشراقي پرسيدند: ((پيام را رسانديد؟))

آقاي اشراقي پاسخ مثبت دادند.

امام سؤال كردند: ((آيا گفتيد كه اگر خواست به سوي كسي تيراندازي كند به او مهلت ندهند...؟))

آقاي اشراقي نتوانستند دروغ بگويند؛ ناگزير گفتند: نه.

امام به ايشان دستور دادند كه بار ديگر به دفتر بروند و عين پيام امام را برسانند.(34)

شاگردپروري و غريب‏نوازي امام‏

امام اگر احراز مي‏كردند طلبه‏اي زحمتكش است و درس مي‏خواند خيلي براي او احترام قايل بودند. در ايّام طلبگي در قم به بيماري سختي دچار شدم. آن مقدار كه امام در مدت بيماري به من مهرباني كردند و از من مراقبت فرمودند، به جد اطهرم سوگند اگر پدرم در قم بود، اين مقدار از من مراقبت نمي‏كرد. اين تنها به لحاظ اين بود كه من طلبه‏اي بودم غريب و در قم درس مي‏خواندم. روحيه شاگردپروري و غريب‏نوازي ايشان موجب شده بود كه از من مراقبت كنند.(35)

هر هفته از من عيادت مي‏كردند

يك وقتي در دوران طلبگي‏ام مدت يك ماه مريض شده و در مدرسه حجتيه در حجره‏ام بستري بودم. در طول اين مدت روزهاي چهارشنبه به اتفاق يكي از دوستان دانشمند ما در حجره مدرسه از من عيادت مي‏كرد، در صورتي كه من يك طلبه گمنامي بيش نبودم.

يكي ديگر از آقايان مي‏گفت: از آن روزي كه من توي خانه افتاده‏ام، همه مرا فراموش كردند، جز امام كه معمولاً از من احوال‏پرسي مي‏نمودند.(36)

شبانه پياده به دنبال طبيب رفتند

در آن زمان كه درس اسفار امام مي‏رفتم، مبتلا به حصبه شدم. از قضا فصل زمستان بود. در آن موقع حصبه، بيماري خطرناكي به شمار مي‏آمد. منزل ما گذر جدّا بود. از قضا منزل امام در حوالي آن گذر بود. ايشان، پس از آن‏كه اطلاع از بيماري من پيدا كردند، هر صبح و شب به عيادت من مي‏آمدند. يادم هست ايشان، يك شب به عيادت من آمده بودند. دكتري قبل از ايشان آمده و دواي اشتباهي داده بود، حال من بسيار بد بود. امام، اين مرد رباني و بزرگوار، در آن زمستان سرد، پياده به دنبال طبيبي كه بر طرز قديم معالجه مي‏كرد، رفته و او را آوردند. و پس از بهبودي نسبي حال من منزل را ترك فرمودند. آن‏گاه وسايل انتقال مرا به بيمارستان، فراهم ساختند. اينها فراموش‏شدني نيست. ديگران هم بودند كه در درسشان شركت مي‏كردم، امّا يك مرتبه هم به عيادت من نيامدند. حتي يك نفر را نفرستادند كه چرا در درس شركت نمي‏كنم.(37)

دهانم نرسيد به دست او

يك شب كه خدمت امام بوديم، مي‏فرمودند: ((پيرمردي آمده بود پيش من و با كمال اعتماد مي‏گفت: من دو تا فرزندم را در راه اسلام داده‏ام، امروز هم جنازه پسر سومم را - كه آخرين پسرم هم بود، 18 ساله بود و در والفجر 8 شهيد شده بود - آوردم و دفن كردم، چون خودم عازم ميدان هستم، آمدم از شما خداحافظي كنم. امام مي‏فرمود: ((از شهامت و شجاعت اين مرد حالي به من دست داد، من اراده كردم كه دست اين مرد را ببوسم، امّا چون در كف حياط بود و من بالا بودم دهانم نرسيد به دست او.(38)))

با مردم درست رفتار كنيد

امام به مردم بسيار علاقه‏مند بودند و هميشه مراعات حال آنها را مي‏كردند. روزي يكي از ملاقات كننده‏ها، از طرف يكي از افراد حسينيه مورد بازخواست واقع شده بود. وقتي كه ايشان ماجرا را متوجه شدند، با تندي به آن فرد فرمودند: ((با مردم درست رفتار كنيد. با مردم خوش رفتار باشيد.))(39)

اهل كجايي؟ شغلت چيست؟

پس از بازگشت امام به قم در سال 43، سيل ارادتمندان و مشتاقان از سراسر كشور به سوي قم و منزل امام سرازير شد. يك روز حضور امام بوديم. يك روستايي از يكي از شهرهاي خراسان آمده بود كه با امام ملاقات كند. خيلي مشتاق امام بود و اشك شوق مي‏ريخت. امام متوجه حال او كه شد، با عنايت خاصي وي را كنار خود نشانيد و به او اظهار محبت كرد. بعد دستور دادند كه برايش چاي بياورند و مثل يك برادر كه با برادر ديگر گرم مي‏گيرد، با او احوال‏پرسي كردند كه اهل كجايي؟ شغلت چيست؟ تا حال او را عادي كند. ما كه آن‏جا بوديم بسيار تحت تأثير واقع شديم.(40)

لباس‏ها را شستند

مرحوم آقاي اسلامي تربتي كه همسايه امام در قم بود، نقل مي‏كرد: روزي با امام در حال رفتن به درس مرحوم آقاي شاه‏آبادي بوديم. فصل زمستان بسيار سردي بود، از كنار مدرسه حجتيه عبور مي‏كرديم، ديديم خانمي كنار رودخانه نشسته و دارد پارچه‏ها و كهنه‏هايي را مي‏شويد. نمي‏دانم مال خودش بود يا كلفت بود. مي‏ديديم كه يخ‏هاي رودخانه را مي‏شكست و كهنه مي‏شست، بعد دستش را از آب بيرون مي‏آورد و مقداري با دماي بدنش گرم مي‏كرد و دوباره لباس مي‏شست. امام قدري به او نگاه كرد. بعد به من فرمود: شما برويد. بعد من مي‏آيم. عرض كردم چه كاري داريد؟ اگر امري هست بفرماييد، گفتند نه، شما برويد. و خودشان ايستادند و به كمك آن خانم لباس‏ها را شستند و كنار گذاشتند و چيزي هم يادداشت كردند كه بعد معلوم شد، آدرس آن خانم مستمند را از او گرفته بودند. هر چه از ايشان پرسيدم: قضيه چه بود؟ فرمودند: ((چيزي نبود.)) بعد معلوم شد به آن خانم گفته‏اند: ((شما بياييد منزل، من دستور مي‏دهم آب گرم كنند و ديگر شما اين‏جا نياييد، با آب گرم لباس بشوييد و خود من هم كمك‏تان مي‏كنم.))(41)

توجه به طلاب مستمند

امام در نجف قبل از اين‏كه جلسه درس شروع شود و ايشان وارد اتاق گردند، با درنگي كوتاه، نگاهي به اطراف محل درس مي‏انداختند. يك روز در ميان كفش‏ها متوجه كفشي شدند كه نيمه سالم بود و به هيچ وجه قابل استفاده نبود. امام از اين موضوع ناراحت شده، بعد از درس به يكي از آقايان فرمودند: ((فردا صبح مي‏روي در ميان كفش‏ها، آن كفش را پيدا مي‏كني و بعد آن جا مي‏ايستي تا صاحبش را ببيني. آن وقت منزل او را پيدا كن و به من بگو.)) آن شخص مي‏گفت: فرداي آن روز من به فرمايش آقا عمل كردم و منزل آن شخص را كه يك طلبه يزدي بود پيدا كردم. موضوع را به عرض آقا رساندم. ايشان ترتيبي دادند كه او صاحب يك دست لباس كامل و كفش شد.(42)

تا اين مادر شهيد را نياوريد...

مادر شهيدي از اهواز براي ملاقات آمده بود، نامه‏اي نيز نوشته، ولي موفق به ديدار امام نشده بود. دو سه روزي در همان حوالي مانده و سپس به اهواز برگشته و نامه‏اي نوشته بود كه اي امام! من به تهران آمدم، ولي موفق به ديدار و ملاقات شما نشدم. امام با دست خط خود روي اين نامه نوشته بودند: ((تا اين مادر شهيد را به ملاقات من نياوريد، من به ملاقات كسي نمي‏آيم.))(43)

((عليه كمال موسي و بهاء عيسي و صبر ايّوب؛

او داراي كمال موسي، شكوه عيسي و شكيبايي ايوب است)).(44)

((تعرفون المهدي بالسكينة و الوقار؛

مهدي(عج) را با سكينه و وقار، خواهيد شناخت)).(45)

ابهت امام‏

ابهتي عجيب در مجلس ايشان حكم‏فرما است. در اتاق كوچكي كه مي‏نشينند تخت كوتاهي وجود دارد و من تا به حال نديده‏ام كه غير از آقاي پسنديده كه برادر بزرگ ايشان است و آقاي لواساني، كس ديگري جرأت كند، بر روي آن تخت بنشيند؛ يعني ابهت امام اجازه نمي‏دهد، و الاّ اگر كسي بنشيند فكر نمي‏كنم كه امام به او چيزي بفرمايند. در حالي كه وقتي بزرگاني مانند شهداي محراب، به محضر ايشان مي‏رسيدند، روي زمين مي‏نشستند و به خودشان اجازه نمي‏دادند كه روي تخت بنشينند. حتي يك بار مشاهده كردم، شهيد محراب آقاي اشرفي اصفهاني، رو به روي امام و روي زمين نشسته‏اند.(46)

ابهت من شاه را گرفته بود!

امام قبلاً به دستور آيةاللَّه بروجردي دو مرتبه با شاه ملاقات كردند، يك بار كه از ملاقات برگشتند، فرمودند: ((نمي‏خواهم از خودم تعريف كنم، ولي ابهت من شاه را گرفته بود و شاه مسلط بر زبان و گفتارش نبود.!))(47)

از ايشان حساب مي‏برديم‏

حضرت امام آن‏چنان جذبه‏اي داشتند كه ما خود به خود، از ايشان حساب مي‏برديم و مواظب رفتارمان بوديم؛ در صورتي كه ايشان تغير نداشتند و كتكي نمي‏زدند. گاهي اوقات يك تشر مي‏زدند، يا تندي مي‏كردند و همان براي چندين روز كافي بود.(48)

جوانمردي در نوجواني‏

يكي از هم‏بازي‏هاي نوجواني‏هاي امام مي‏گفت: در محله سبزي‏كاران خمين، بچه‏هاي محل جرأت اين‏كه حرف بزنند و فحش بدهند و لات‏گري انجام بدهند (از ترس امام كه گاهي از آن محل رد مي‏شدند) را نداشتند.(49)

امانتي بود از جانب خدا كه خودش پس گرفت‏

از يكي از دوستان خانوادگي (امام) خميني، صفت مشخصه او را پرسيدم؛ صحنه‏اي را برايم تعريف كرد كه سي و پنج سال قبل اتفاق افتاده بود. كوچك‏ترين فرزند خانواده در حوض غرق شده بود، مادر مويه‏كنان گريه مي‏كرد، مجتهدي مشغول نماز خواندن بر جنازه بود كه (امام) خميني وارد شد. با تمام عشق و علاقه‏اي كه به اين دخترش داشت، در قيافه او اثري از تغيير مشاهده نشد. چند لحظه مكث كرد و گفت: ((امانتي بود از جانب خدا كه خودش پس گرفت.)) و سپس شروع به نماز كرد. (امام) خميني عقيده دارد كه خدا هميشه در كنار او است.(50)

راديو را بگذاريد سر جاي خود

شبي كه خبر شهادت دكتر بهشتي و يارانش به دفتر امام رسيد، نمي‏دانستيم اين خبر را چگونه به گوش امام برسانيم، چون امام، شهيد بهشتي را از جان و دل دوست داشتند. به راديو و تلويزيون اطلاع داده شد كه خبر را شب پخش نكنند، چون امام آخر شب اخبار را گوش مي‏كنند. قرار شد فرداي آن روز حاج احمد آقا و آقاي هاشمي بيايند، به نحوي خبر را به امام اطلاع دهند كه براي امام سكته‏اي پيش نيايد. در خانه هم سفارش شد كه راديو را از بالاي سر امام بردارند؛ چون ممكن بود خبر ساعت هفت يا هشت صبح پخش شود. جالب اين‏جا است كه وقتي خانم‏ها قبل از ساعت هفت مي‏رفتند كه راديو را بردارند، امام به آنها مي‏فرمايند: ((راديو را بگذاريد سر جاي خود، من جريان را از راديوهاي خارجي شنيدم.)) و جالب‏تر اين كه وقتي حاج احمد آقا و آقاي هاشمي خدمت ايشان رفتند، امام به آنها دلداري دادند و فوراً دستور تشكيل جلسه و ترميم كابينه و انتخاب رييس ديوان عالي را صادر فرمودند.(51)

((لا يضع حجراً علي حجرٍ؛

[مهدي (عج)] سنگي روي سنگ نگذارد [از متاع دنيا چيزي برنگيرد])).

بزرگ‏ترين انسان در كوچك‏ترين خانه!

حضرت امام در طول مدتي كه در نجف اشرف اقامت داشتند، در خانه‏اي محقر و فرسوده در يكي از كوچه‏هاي ((شارع الرسول)) هم‏چون صدها طلبه معمولي، اجاره‏نشين بودند. در بعد از پيروزي انقلاب نيز چه در ايامي كه در قم بودند و چه در مدت نزديك به ده سالي كه در جماران اقامت داشتند، هم‏چون بسياري از مستضعفان، به صورت مستأجر زندگي مي‏كردند و در منزل بسيار قديمي آقاي جماراني اقامت داشتند. اين خانه بعد از فوت مرحوم پدر آقاي جماراني به چند قطعه كوچك تقسيم شده بود و ساختمان قديمي آن در اختيار خانواده آقاي امام جماراني قرار داشت. بخش ديگري از آن كه منزل كوچكي بود، با مساحت حدود 120 متر مربع و 70 متر زير بنا، متعلق به آقاي سيد حسن حسيني، داماد آقاي جماراني بود و در اجاره حضرت امام قرار گرفت. اين منزل كوچك و ساده كه همه از نزديك يا از تلويزيون آن را ديده‏اند، طي يك دهه، جايگاه انساني بود كه بر اريكه دل‏هاي مشتاق صدها ميليون مسلمان و مستضعف جهان، حكومت مي‏راند. انساني كه با تكيه بر قدرت ايمان و نفوذ الهي‏اش، تمام كاخ‏هاي ابرقدرت‏هاي شيطاني را به لرزه درآورد.(52)

قناعت و زهد در عين مكنت‏

به هر حال، حضرت امام در طول زمان مرجعيت و زعامت خويش، به صدها ميليارد ريال پول از بابت وجوه شرعيه دست يافت. علاوه بر آن، در مقام ولايت امر و رهبري امت اسلامي، تمام مخازن و منابع ثروت و ميلياردها ميليارد از دارايي‏هاي گوناگون در حيطه تصرف و ولايتشان قرار گرفت. با اين همه، اين انسان متكامل و سالك وارسته و به خدا پيوسته، نه تنها به موازات برخورداري از اختيارات الهي و قدرت فعلي در دخل و تصرف در امور، كمترين بهره‏گيري شخصي از همه آن‏چه در اختيار داشت، نكرد؛ بلكه همواره و تا آخر عمر، در كمال سادگي و صرفه‏جويي و قناعت، زندگي پاك و پاكيزه و الهي خويش را سر كرد.(53)

از همان آجرها استفاده كنند

وقتي آجرهاي حياط امام ساييده شده بود. بنّا گفته بود تعدادي آجر تهيه شود تا آن آجرهاي ساييده شده را عوض كند. حضرت امام فرمودند: ((همان آجرهاي ساييده شده را پشت و رو كنيد و كار بگذاريد.))(54)

((يحذو فيها علي مثال الصالحين؛

او بر روش نيكان، رفتار مي‏كند)).(55)

تلويزيون را خاموش كردند

من شاهد بوده‏ام كه رفتار امام در مواقعي كه تلويزيون از ايشان تعريف مي‏كرده و ايشان مي‏شنيده است به اين صورت بود كه صداي تلويزيون را خاموش مي‏كردند تا اين كه صحبت طرف تمام مي‏شد. امام اصولاً از تعريف كردن دلخور مي‏شدند.(56)

بايد اين القاب برداشته شود

وقتي كتاب ((تحريرالوسيله)) در نجف اشرف چاپ شد، مطابق رسوم نجف پشت جلد آن القابي از قبيل ((آيةاللَّه العظمي)) و ((زعيم الحوزات العلمية))، و از اين قبيل عبارات نوشته شد. اين چيز تازه‏اي نبود و كسي هم تقصيري نداشت و همان‏طور كه براي ساير مراجع عمل مي‏شد، چاپخانه و متصديان چاپ عمل كرده بودند. وقتي امام متوجه مطلب شدند، با كمال قاطعيت از توزيع آن منع كردند و فرمودند: ((بايد اين القاب برداشته شود.)) تا بالأخره دست‏اندركاران مجبور شدند كه چيزي روي اين القاب بزنند كه هيچ خوانده نشود.(57)

كتاب‏ها را به خانه من نياوريد

كتاب ((طهارت)) امام چهار جلد بود؛ يكي از آن‏ها ((دماء ثلاثه)) نام داشت. به ايشان عرض كردم: آقا شما اجازه مي‏دهيد كه اين دماء ثلاثه را چاپ كنيم؟

امام فرمودند: ((به من ربطي ندارد. مي‏خواهيد چاپ كنيد، مي‏خواهيد چاپ نكنيد. در هر صورت به من مربوط نيست.))

عرض كردم: آقا! شما لطفاً پولي به من قرض بدهيد. در آن موقع اوضاع مالي طلبه‏ها خيلي بد بود. فرمودند: ((من پول اين چنيني ندارم.))

خلاصه هر چه اصرار كردم كه لطفاً شما پولي براي اين كار بدهيد، فرمودند: ((خير.))

بالأخره رفتم و از اخوي ايشان، آيةاللَّه پسنديده، پنج‏هزار تومان قرض كردم و كتاب دماء ثلاثه را به شكل خيلي جالب چاپ كردم. پس از چاپ كتاب، به امام گفتم: من پنج‏هزار تومان از اخوي شما قرض كرده‏ام. لطف كنيد و شما قرض مرا ادا كنيد. فرمودند: ((نخير! من پول اين‏چنيني ندارم)).

بالأخره با فروختن يك قالي و برخي چيزهاي ديگر، كم‏كم قرض را به آيةاللَّه پسنديده پس دادم. پس از چاپ، كتاب را به خدمت ايشان آوردم و گفتم: آقا! حالا كه من چاپ كردم و پولش را هم دادم، اجازه مي‏دهيد در خانه شما به آقايان بدهم؟ فرمودند: ((نخير! به خانه من نياوريد. نبايد به خانه من بيايد.))(58)

((يعتاده مع سمرته صفرة من سهر الليل، بأبي من ليله يرعي النجوم ساجداً و راكعاً بابي من لايأخذه لومة لائم، مصباح الدجي بابي القائم بامراللَّه؛(59)

مهدي (عج)، بر اثر تهجد و شب زنده داري، رنگش به زردي متمايل است. پدرم فداي كسي باد كه شب‏ها در حال سجده در ركوع، طلوع و غروب ستارگان را نظاره مي‏كند! پدرم فداي كسي كه در راه خدا، ملامت ملامت گران در او تأثير نمي‏گذارد! او چراغ هدايت در تاريكي‏ها است. پدرم فداي كسي كه به امر خدا قيام مي‏كند))!

رعايت حال ديگران‏

در دل شب، هنگامي كه امام براي نماز شب بر مي‏خاستند، لامپ را روشن نمي‏كردند؛ بلكه از يك چراغ قوه بسيار كوچك استفاده مي‏كردند كه تنها جلوي پاي ايشان را روشن مي‏نمود. ايشان به آرامي راه مي‏رفتند تا ديگران بيدار نشوند.(60)

تا آخرين لحظه ذكر مي‏گفتند

امام تا آخرين لحظات هم، ذكر و نماز و دعا را از دست ندادند، همان ساعتي كه ما آن‏جا ساعت سخت و و غيرقابل تصور را مي‏گذرانديم، از ساعت سه و چهار بعدازظهر تا ساعت ده و بيست دقيقه شب در همين ساعات آقاي حاج احمد آقا، فرزند عزيز حضرت امام گفتند: پيش از ظهري كه امام روي تخت شروع كردند به نماز خواندن و مرتب نماز مي‏خواندند، بعد پرسيدند: ((ظهر شده؟)) گفتيم: بله، آن وقت شروع كردند به خواندن نماز با نوافلش، نماز ظهر و عصرشان تمام شد. بعد شروع كردند به ذكر گفتن و ايشان گفتند: تا آن لحظه‏اي كه اين عارضه در ايشان پيدا شد و در حالت كما رفتند مرتب پشت سر هم ((سبحان اللَّه و الحمدللَّه و لااله‏الااللَّه و اللَّه‏اكبر)) مي‏گفتند و تا آخرين لحظه ايشان ذكر خدا را مي‏گفت، بنابراين ما كه رهبرمان را دوست داريم، كارهاي او بايد برايمان درس باشد و اين كارها و روحيات او را بايد ادامه بدهيم.(61)

انيس قرآن‏

حضرت امام عنايت خاصي به قرائت قرآن داشتند، به طوري كه در هر ماه سه بار قرآن را ختم مي‏كردند و البته اين قرائت در ماه مبارك رمضان بيشتر مي‏شد.

در طول سال‏هايي كه من در خدمت امام بودم همواره مي‏ديدم كه امام عنايت خاصي به قرآن داشتند. يك بخش از عنايت ايشان مربوط به قرائت قرآن بود. ايشان يكي از وظايف خودش را مانند نمازهاي واجب قرائت قرآن قرار داده بودند و بر آن مراقبت داشتند كه گاه به پنج نوبت مي‏رسيد و اين اهتمام ايشان باعث شده بود كه در هر ماه سه بار قرآن را ختم كنند كه البته اين قرائت در ماه مبارك رمضان بيشتر مي‏شد. در سالي كه ايشان در ماه مبارك رمضان به محلات تشريف آورده بودند، هر وقت خدمت ايشان مي‏رسيدم، مي‏ديدم كه اشتغال به قرائت قرآن دارند و ماه مبارك رمضان كه درس‏هاي حوزه تعطيل مي‏شد و طلاب از امام مي‏خواستند در اين ماه درس را شروع كنند، امام مي‏گفتند ماه رمضان خود يك كار است؛ و منظورشان خواندن قرآن و ادعيه و عبادت بود. در خانه هم مرتب به اهل منزل سفارش مي‏كردند كه قرآن را فراموش نكنند و استمرار بر قرائت داشته باشند.

از سوي ديگر قرائت امام همراه با تدبر در آن بود. گاهي وارد اتاق مي‏شدم، مي‏ديدم ايشان هنگام قرائت توقف مي‏كردند و به فكر فرو مي‏رفتند و به افرادي كه خدمت ايشان بودند نكات لطيفي را از قرآن با زباني ساده بيان مي‏كردند. خيلي از اوقات آن‏قدر جالب و جذاب بود كه ما را از اين عالم به عالم ديگري مي‏برد.

امام قرآن را كتاب هدايت در همه زمينه‏ها مي‏دانستند و تأسف مي‏خوردند كه قرآن در بين مسلمانان محجور شده است. لذا به مناسبت‏هاي مختلف از قرآن سخن مي‏گفتند كه هم اكنون چهارصد مورد آن توسط مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام جمع آوري شده است.

نكته آخر اين‏كه من، هم در سفارش‏هاي امام به حاج احمد آقا و هم در بيانات ايشان ديدم كه مي‏فرمودند: استادم مرحوم شاه‏آبادي به من سفارش مي‏كرد كه سوره حشر را زياد بخوان؛ مخصوصاً آيات آخر سوره حشر: ((يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و التنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبير بما تعملون))؛ ((اي كساني كه ايمان آورده‏ايد! از خدا پروا كنيد، و هركس بايد بنگرد كه براي فردا (روز رستاخيز) چه پيش فرستاده است. و از خدا پروا داشته باشيد، كه خدا به آن‏چه مي‏كنيد آگاه است)).(62)

((فيستشير المهدي اصحابه؛

مهدي(عج) با ياران خود، مشورت مي‏كند)).(63)

اگر من بودم ناو آمريكايي را هدف قرار مي‏دادم‏

يك روز حاج احمد آقا نقل مي‏كرد، امام فرموده‏اند: ((اگر من بودم، با ورود اولين ناو آمريكايي به خليج‏فارس، آن را هدف قرار مي‏دادم.))

با اين نظر قاطع ايشان، مسؤوليت سران كشور بسيار سنگين شده بود و در عين حال كه عنوان مي‏داشتند نظر امام بايد تأمين شود و به اين موضوع همه اعتقاد داشتند، ولي به منظور صحبت بيشتر در مورد تبعات اين برخورد، نزد امام رفتند.

امام فرمودند: ((اگر چه من گفتم كه اگر من بودم اوّلين ناو آمريكايي را هدف قرار مي‏دادم، ليكن شما سران كشور بحث بيشتري كنيد و پس از مشورت با كارشناسان نظامي، تصميم آخري را كه مصلحت نظام و مسلمانان در آن باشد، اتخاذ كنيد.))(64)

((و يشترط علي نفسه لهم، ان يمشي حيث يمشون و يلبس كما يلبسون و يركب كما يركبون و يكون من حيث يريدون و يرضي بالقليل؛

مهدي (عج) در حق خود تعهد مي‏كند كه از راه آنها برود، جامه‏اي مثل جامه آن‏ها بپوشد، مركبي همانند مركب آن‏ها سوار شود، آن‏گونه باشد كه مردم مي‏خواهند و به كم راضي و قانع باشد)).

به راستي كه امام راحل (ره)، همين‏گونه بود و به عهدي كه با مردم بسته بود عمل كرد. تمامي زندگي او عشق به مهدي (عج) بود و زيستنش مهدي گونه. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

----------------------------

پي‏نوشت‏ها:

1) صحيفه نور، ج 21، ص 107.

2) همان، ج 12، ص 170.

3) همان،، ج 12، ص 171.

4) همان، ج 2، ص 249.

5) همان، ج 17، ص 199.

6) همان، ج‏8، ص 149.

7) آداب الصلوة، ص 230.

8) صحيفه نور، ج 21، ص 107.

9) همان، ج 21، ص 108.

10) همان، ج 14، ص 195.

11) همان، ج 16، ص 93.

12) همان، ج 12، ص 208.

13) همان، ج 20، ص 199.

14) همان، ج 14، ص 94.

15) همان، ج 8، ص 61.

16) همان، ج 18، ص 17.

17) همان، ج 7، ص 252.

18) محمد علي انصاري، به نقل از: ضميمه روزنامه اطلاعات، چهارشنبه 11 خرداد 79.

19) فاطمه طباطبايي، پيشين.

20) زهرا مصطفوي، به نقل از: روزنامه ايران، پنجشنبه 12 خرداد 1379.

21) حجةالاسلام و المسلمين سيد محمد سجادي اصفهاني، به نقل از: پيشين.

22) امام رضا(ع): جمال الاسبوع، ص 310.

23) مصاحبه روزنامه ((جمعه، شنبه، يكشنبه))، 7 / 10 / 57، صحيفه نور، ج 4؛ به نقل از: رهبري انقلاب اسلامي، صص 39-38.

24) امام رضا(ع): عقد الدرر، ص 158.

25) امام رضا(ع): الزام الناصب، ص 10.

26) سخنراني در جمع وعاظ، 15/8/59، رهبري انقلاب اسلامي، ص 62.

27) سخنراني در جمع گروهي از دانشجويان و مسؤولين دانشكده افسري 12/7/61، رهبري انقلاب اسلامي، ص 66.

28) مصاحبه روزنامه ((جمعه، شنبه، يكشنبه))، 7/10/57، صحيفه نور، ج 4. همان.

29) سخنراني در قم، 18/12/57، همان، ص 83.

30) سخنراني در جمع زنان محله چهارمردان قم، روزنامه كيهان، 8/2/58؛ به نقل از: همان، ص 84.

31) سخنراني در جمع روحانيون تهران و شهرستان‏ها، 20/4/59، همان، ص 92.

32) حجةالاسلام‏والمسلمين مسيح مهاجري، برداشت‏هايي از سيره امام خميني، ج 1، ص 119؛ به نقل از قهرومهر، ص‏112.

33) امام صادق(ع)، الملاحم و الفتن، ص 137.

34) حجةالاسلام و المسلمين سيّد حميد روحاني، روزنامه جمهوري اسلامي، 10/6/78 ص 13؛ به نقل از مهر و قهر، صص 363-362.

35) آيةاللَّه سيّد عزالدين زنجاني، برداشت‏هايي از سيره امام خميني، ج‏1، ص 248؛ به نقل از مهر و قهر، ص 74.

36) آيةاللَّه ابراهيم اميني‏همان، ج 1، ص 249؛ به نقل از مهر و قهر، ص 74.

37) آيةاللَّه سيدعزّالدين زنجاني، همان، ج 1، ص 251؛ به نقل از مهر و قهر، ص 75.

38) آيةاللَّه موسوي اردبيلي، همان، ج 1، ص 135؛ به نقل از مهر و قهر، ص 111.

39) حجةالاسلام و المسلمين توسلي، پابه‏پاي آفتاب، ج 2، ص 180؛ به نقل از مهر و قهر، ص 123.

40) حجةالاسلام و المسلمين كروبي، برداشت‏هايي از سيره امام خميني، ج 1، ص 151؛ به نقل از مهر و قهر، ص 123.

41) حجةالاسلام و المسلمين برهاني، برداشت‏هايي از سيره امام خميني، ج 1، ص 215؛ به نقل از: مهر و قهر، ص 132.

42) يكي از خدمتگزاران بيت امام، همان، ج 1، ص 216؛ به نقل از: مهر و قهر، ص 133.

43) حجةالاسلام و المسلمين كروبي، همان، ج 1، ص 193؛ به نقل از: مهر و قهر، ص 144. براي آگاهي از ديگر موارد ر.ك: همان، ص 125، 126، 133، 134، 135، 312، 327، 328، 330.

44) عيون اخبار الرضا(ع)، ج 1، ص 36.

45) امام حسين(ع)، الغيبة، نعماني، ص 127.

46) حجةالاسلام و المسلمين ثقفي، برداشت‏هايي از سيره امام خميني، ج 1، ص 65؛ به نقل از مهر و قهر، ص 355.

47) صادق خلخالي، همان، ج 2، ص 316؛ به نقل از مهر و قهر، ص 355.

48) خانم فريده مصطفوي، پابه‏پاي آفتاب، ج 1، ص 99؛ به نقل از مهر و قهر، ص 357.

49) مرحوم آيةاللَّه پسنديده، برداشت‏هايي از سيره امام خميني، ج 2، ص 316؛ به نقل از مهر و قهر، ص 361.

50) روزنامه كيهان، به نقل از مجله تايم آمريكا - 4/5/1358، برداشت‏هايي از سيره امام خميني، ج 2، ص 288؛ به نقل از مهر و قهر، ص 354.

51) حجةالاسلام و المسلمين انصاري كرماني، همان، ج 2، ص 272؛ به نقل از مهر و قهر، ص 353-352.

52) در سايه آفتاب، ص 82.

53) در سايه آفتاب، صص 85-84.

54) آيت الله بني فضل، روزنامه كيهان، دوشنبه 24، مرداد 79.

55) نهج‏البلاغه، ص 150.

56) خانم زهرا مصطفوي، برداشت‏هايي از سيره امام خميني، ج 2، ص 234؛ به نقل از مهر و قهر، ص 359.

57) آيةاللَّه قديري، همان، ج 3، ص 237؛ به نقل از مهر و قهر، ص 359.

58) حجةالاسلام و المسلمين مسعودي، همان، ج 3، ص 235؛ به نقل از مهر و قهر، صص 360-359.

59) امام كاظم(ع)، بحارالانوار، ج 86، ص 81.

60) دكتر محمود بروجردي، سرگذشت‏هاي ويژه از زندگي امام خميني، ج 3؛ به نقل از: روزنامه ايران، 12 خرداد 1379.

61) مقام معظم رهبري، روزنامه كيهان، يكشنبه 9 مرداد 1379.

62) آيت‏اللَّه توسلي، روزنامه اطلاعات، پنج شنبه 21 خرداد 1377.

63) امام صادق(ع)، الزام الناصب، ص 201.

64) حجةالاسلام و المسلمين آشتياني، برداشت‏هايي از سيره امام خميني، ج 2، ص 306؛ به نقل از: مهر و قهر، صص 257-256.